

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَلْغَابُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
(۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ
فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
(۹۲)

خمر در تمام ادیان حرام شده است

یکی از اطعمه و اشربه که همه ادیان خیلی با آن مخالفت دارند بحث خمر است و داریم «مَا بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ»؛ هیچ نبی ای نیامده مگر این که خمر را حرام کرده. این جووری که قرآن بحث خمر را بیان می کند، با شدت و غلظت زیادی این بحث طرح می شود. یکی از خاصیت هایی که الان ماهواره دارد، این است که قبح خیلی چیزها را راحت می ریزد با انواع و اقسام بی حجابی و یا در برنامه های آشپزی جزء روال برنامه این است که آبجو را به مواد اضافه می کنیم و این چیزها را مکرر در مکرر شنیدن باعث می شود قبح این چیزها ریخته شود. شاید سر بحث خمر که اینقدر حتی در فقه ما با آن برخورد شدیدی شده و مثلاً شیخ مفید می گوید: اگر پدری مست است، در حالت مستی پدر، دختر وارد آن اتاق نشود و اگر پسری مست است، مادر پیش این پسر نرود. یعنی یک مست، کسی که عقل ندارد، هر کار خلافی در این حالت از دستش ساخته است. واژه خمر به معنی پوشاندن و پوشیده شدن است و خمار و خمرهین در قرآن به معنی مقنعه است به دلیل این که می پوشاند. چیزی که عقل را بیپوشاند، به واقع خمر است نه مجازاً؛ لذا هم این چیزهایی که با آن مست می کنند، خمر است و این همان چیزی است که در سوره محمد آمده «وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّدُنَّ لِلشَّارِبِينَ» (۱۵)؛ انهاری که از خمر است، آن هم خمری که باعث لذت نوشندگان است، منتها فرق آن خمر با این خمر خیلی است. یک خمری است که عقل را به خسوف می کشاند و جلوی عقل را می گیرد و گاهی یک خمری است که جلوی عقل را نمی گیرد، بلکه عقل را تحت الشعاع قرار می دهد که آن واقعا اسمش خمر است؛ یعنی طرف، دیگر

با مفاهیم و معقولات و علوم ظاهری کار نمی‌کند، بلکه با ابعاد عینی دارد کار می‌کند. با ولاء حق دارد در جریانی پیش می‌رود. آن خمر هم در این دنیا هست و هم در آن دنیا نهر آن وجود دارد. آیات زیبای سوره مطفین درباره ابرار دارد «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ» (۲۳-۲۲)؛ ابرار در بهشت بر تخت‌ها نشسته‌اند و مناظر زیبا را می‌بینند «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (۲۴)؛ در چهره‌هاشان شادابی نعمت هست «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (۲۶-۲۵)؛ این‌ها از چشمه سربسته می‌نوشند که با مُشک مهر و موم شده و باید رقابت کنندگان رقابت بکنند «وَمِرْأَجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» (۲۷) و این ترکیبی از چشمه تسنیم در رحیق مختوم است؛ یعنی یک لیپتونی از تسنیم در رحیق مختوم زده‌اند. حالا تسنیم چیست؟ «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» (۲۸)؛ این‌ها آن بدمست‌های عجیب و غریب هستند و این‌ها سرشان را کرده‌اند در چشمه تسنیم و دارند می‌خورند! ابرار گاهی یک حالی دارند و معلوم است در حد این است که این چشمه‌ای که دارد از آن می‌خورد، رنگی از خمر گرفته است، ولی مقربون خمر خالص را دارند می‌نوشند و این خمر هم به جد خمر است و مجازی هم نیست و این همان است که امیر المؤمنین می‌گویند: بعضی درباره بعضی مؤمنین می‌گویند «لَقَدْ خُولُوا»؛ این‌ها قاطی کردند. «وَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ»؛ بله این‌ها قاطی کردند اما به واسطه‌ی امر عظیمی این‌ها قاطی کردند. این هم خمر است ولی خمری که عقل را تحت الشعاع قرار می‌دهد و آن خمر که از نجاسات است، عقل را به خسوف می‌برد و جلوی عقل را می‌گیرد.

مسئله تحریم خمر در همه ادیان بوده و به جد هر نبی می‌آمده خمر را تحریم می‌کرده؛ یعنی اگر گاهی عقل در شخص وجود نداشته باشد، هر کاری از دستش برمی‌آید.

اثم به معنی ضرر نیست

خداوند برای تحریم خمر مماشات نکرده

اما این‌که چرا در این‌جا سوره مائده آمده؟ و این‌که خمر به چه سبک تحریم شده؟

بعضی از مفسرین در تدریج تحریم خمر مطالبی فرموده‌اند. آیه ۲۱۹ بقره که اولین سوره مدنی است، دارد

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»؛ خمر و قمار اثم (گناه)

کبیری دارد. گاهی این اثم معنا نمی‌شود و در ذهن مخاطب اثم به معنی ضرر ترجمه می‌شود که یعنی آیه دارد با خمر مماشات می‌کند؛ یعنی یک منفعتی دارد ولی ضرر آن بیشتر است. قبول دارید که همین جوری القاء می‌شود؟

این گام اول تحریم خمر در آیه؛ به عبارتی تدریج خمر این گونه تصور می‌شود که اول بگوییم خمر خوردن خلاف مروت است. بعد یواش یواش بگوییم مکروه است. بعد یواش یواش بگوییم گناه صغیره است و بعد بگوییم معصیت کبیره است! علامه این مراحل را می‌فرمایند و به درستی هم نقد می‌کنند که این یک جور شیره مالیدن است؛ یعنی این حرف‌ها همراه با دروغ است.

گاهی یک چیزی گناه نیست و به مرور آن را برمی‌اندازی؛ مثلاً برده‌داری گناه نیست، ولی می‌خواهی خردخرد و با یک تدریجی، با یک احکامی این را از سطح جامعه خارج بکنی، منتها یک نکته مهم این است که تدریج هیچ موقع نباید همراه با دروغ گفتن باشد و چیزی را که معصیت کبیره است، بگویی چیز کوچکی است! کسانی که قائل به این تدریج هستند می‌گویند اول این آیه ۲۱۹ بقره آمده و بعد آیه ۴۳ نساء که در این آیه دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»؛ ای مؤمنین نزدیک نماز نشوید در حالت مستی تا بدانید که چه می‌گویید. این هم خودش یک نکته مهمی است.^۱

بعضی از عرفا این مستی را به سُکر دنیا و سُکر نوم هم گرفته‌اند؛ یعنی در حالت مستی دنیا و مستی خواب که طرف مست افکار و دنیاست و اصلاً نمی‌داند با چه کسی دارد حرف می‌زند! و در فضای خودش است. بالاخره یک تمرکزی لازم است.

لذا قائلان به این جور تدریج می‌گویند: قدم اول گفتند ضرر دارد و در قدم دوم گفته‌اند موقع نماز با مستی وارد نشو و سپس در سوره مائده در پایان عمر پیامبر عظیم‌الشأن با صراحت آیه آمد که «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» که در ادامه آیه با چند تأکید حکمت آن بیان شده.

این جور بیان تدریج نه قرآنی است و نه اصلاً درست است. معلوم نیست ما حق داشته باشیم که چیزی که گناهش بزرگ است، ما اول آن گناه را کوچک جلوه بدهیم و به نظر می‌آید تدریج چنین کاری می‌کند.

سوره نحل، آیه ۶۷ و سوره اعراف، آیه ۳۳ را بیاورید! سوره اعراف مکی است.

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ»؛ ما از بین پهن و خون به شما شیر تازه می‌دهیم؛ یعنی اگر خدا بخواهد به شما یک چیز خوب بنوشاند، از لابلائی بدترین چیزها رد می‌کند. حواست باشد که با صحنه‌ها و حالات خوب نیست بلکه در همین چلاندهای این مدلی است که خدا آن شیر گوارا را می‌دهد و این یک عبرتی است که شما باید این مطلب را بگیرید و از آن عبور کنید. خدا از لابلائی این جور حوادث به آدم شیر خوب می‌دهد. منتظر یک دنیای خیلی آرام و همه چیز بر وفق مراد نباشید برای این که به چیزهایی برسید. «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ از ثمرات نخیل و اعناب شما اتخاذ می‌کنید. این دیگر کار شماست. ما نخیل و اعناب دادیم و شما با این نخیل و اعناب چه می‌کنید؟ شما این را یا تبدیل به «سکر»؛ خمر می‌کنید که یک چیز بی خود از آن در می‌آید و یا به «رزق حسن» تبدیل می‌کنید؛ یعنی می‌شود خرما را رنگینک^۲ کرد، یا می‌شود از آن خمر درست کرد و بعد بحث زنبور است که می‌رود روی ثمرات می‌نشیند «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»؛ وقتی زنبور روی گل‌ها می‌نشیند، رنگ عسل‌ها مختلف می‌شود، ولی در شفاء بودن مشترکند. ببینید ما هر کدام باید کاری انجام بدهیم. کارهای ما یک جور نیست. خروجی کارهایمان هم یک جور نیست. رنگ‌هایش مختلف است، ولی اگر با وحی الهی حرکت بکنیم، آن موقع آن خروجی‌ای که داده می‌شود، با این که رنگ‌ها مختلف است، ولی در این که شفاء للناس است مشترک است. هر کدام یک خاصیت دارد، ولی همه عسل است. می‌بینید که در همه این آیات «تگ» وجود دارد و آن تگ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و معلوم است که راجع به این‌ها باید تعقل و تفکر کرد که چرا مثلا ما بحث زنبور را آوردیم؟

اجمالاً چیزی که مشخص است، این است که «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»؛ سکر در مقابل رزق حسن؛ یعنی معلوم می‌شود که این سکر، رزق حسن نیست، ولی عجیب است که برخی از این آیه استفاده کرده‌اند که اول خدا در سوره‌های مکی خمر را در کنار رزق حسن گذاشته؛ یعنی از آن به عنوان رزق حسن یاد کرده! در

صورتی که دقیقاً برعکس این است. اتفاق چون در این جا تفصیل داده شده، «تفصیل قاطع شرکت است»؛ یعنی که الان «سکرا» رزق حسن نیست.

اگر این جزء پروسه تدریج قرار بگیرد که شما از آن اول دارید می‌گویید: یک چیزی داریم به نام «سکر» که رزق حسن نیست و شما هستید که این خرما و انگور را دارید به رزق غیر حسن تبدیل می‌کنید. این جور بیان کردن درست است و بعد هم در گام بعدی به سوره اعراف، آیه ۳۳ می‌روید «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»؛ پروردگار من فواحش را تحریم کرده، آنچه که ظاهر است و آنچه که باطن است، پس در سوره اعراف به عنوان یک سوره مکی باز تأکید شده که خدا هرچه را که روی آن نام اثم بگذارند، و به آن اثم اطلاق بکنند، خدا این را تحریم کرده، پس برای آن‌ها مشخص است که آنچه که اطلاق اثم بر آن می‌شود، حرام است. حالا می‌آییم سوره بقره، آیه ۲۱۹ دارد که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ». این تدریج که شما اول عام را بگویی، بعد خاص را بگویی، بعد اخص را بگویی، بعد اخص الخواص را بگویی، بعد به حکمت‌هایش ارجاع بدهی، این درست است، ولی نمی‌توانی دروغ بگویی و بعدش راست بگویی! مثلاً بگویی این یک معصیت صغیره است و خلاف مروت است. این نوع بیان تدریج، بیان باطلی است.

گناه کبیره را به گناه صغیره تبدیل نکنید

بعضی تحریم خمر را زمینه‌ای می‌کنند برای این که بگویند: ما مجازیم به این جور رفتار! ولی ما مجاز به این جور رفتار نیستیم، بلکه باید هنرمندانه گفت که این «سکر» رزق غیر حسن است و بعد بگویید هرچه را که قرآن اسم آن را اثم گذاشت، حرام است. الان در فاهمه و ذاکره‌ی همه این شکل گرفته که هرچه که نام آن را اثم می‌گذارند، این حرام است. بعد بیایید بگویید «قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» در این بیان تدریج هم هست؛ یعنی آن کسی که حتی در مکه هست، این را به نام «رزق غیر حسن» می‌شناسد؛ یعنی هم آن تدریج به‌واقع لحاظ شده و هم این وسط دروغ گفته نشده. اثم با تأکید «اثم کبیر» و «اثم عظیم» آمده.

یکی از خطراتی که ماهواره‌ها دارد، این است که برای شما قبح بعضی چیزها را می‌شکند؛ مثلاً در برنامه آشپزی می‌گوید: الان این آبجو را به غذا اضافه می‌کنیم و مرتب طرف این را می‌شنود. دیده‌ام که حتی گفته‌اند این خیلی برنامه خوبی است ولی ما که آبجو نمی‌توانیم توی غذایمان بریزیم! مثلاً چه بد شد! کاش می‌توانستیم! خرد خرد طرف گاردش باز می‌شود؛ کما این که یک گناهی؛ مثل هم جنس‌بازی که اگر آدم بخواهد در جمعی حتی اسمش را ببرد باید ۴ بار معذرت‌خواهی کند، الان برای خودش کتابخانه تخصصی دارد. مبانی دارند که انگار گارد را باز کرده که مثلاً این هم جنس‌بازی هم یک چیزی برای خودش است! اگر می‌خواهید قرآنی باشید هیچ‌موقع نگذارید گارد باز بشود. قرآن آیه «فَقَدْ أَفْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» را در مورد شرک می‌گوید و در مورد خمر «إِثْمٌ كَبِيرٌ» و روایت داریم که «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ»؛ همه انبیا آمده‌اند خمر را حرام کرده‌اند، پس نگذارید گارد باز بشود! همیشه باید شما یک جوری ببینید که خمر بشود اثم کبیر. هرگز نگویید: فلانی آدم خوبی است، ولی یک گناه کوچک دارد که عرق می‌خورد! عرق خوردن چیز خیلی بدی است. نگذارید این از اثم کبیر خارج بشود و بشود یک اثم صغیر و بعد خرد خرد پایین تر می‌آید و بعد این وسط جای معروف و منکر هم عوض می‌شود و می‌رسد به جایی که «بدا به حال کسانی که نمی‌خورند!»

قرآن در ابتدا می‌گوید «قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»؛ خمر یک گناه خیلی بزرگ است. اثم به معنی ضرر نیست. روایت داریم در مجلسی که در آن جا خمر سرو می‌شود نباید بروید! حتی به لحاظ دیپلماتیک می‌دانید که دیپلمات‌های ما اگر سر میزی خمر باشد نباید بروند! در مجالسی که خمر آورده می‌شود، در آن جا یک اثم کبیری در حد شرک دارد اتفاق می‌افتد. ما خرد و کلان بودن چیزها را باید از بیانات خود قرآن متوجه بشویم که چه چیزی خرد است و چه چیزی کلان است؟ متأسفانه در بین برخی از این دانشجویان هم افتاده!

خمر هیچ منفعت حلالی ندارد

«منافع للناس» همین منفعت‌های غیر محلل است. چه کسی گفته منافع کلا یعنی چیز خوب؟ منفعت انواع و اقسام دارد. کسی که با مشروبات الکلی دارد درآمد کسب می‌کند، منفعتی می‌برد، ولی بحث این است که آیا این منفعت محلل است یا غیر محلل است؟ حالا قرآن دارد به مخاطب خودش می‌گوید که اولاً به لحاظ گناه،

این یک گناه بزرگ است، ولی به جهت دنیوی یک منافی هم دارد. منفعت دنیوی آن این است که تو با این عرق فروشی پول در می‌آوری، به صورتی که وقتی این آیه مورد بحث سوره مائده را که دارد «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» ادبیات عرب می‌گوید: وقتی حرف حصر «انما» می‌آید، محصور فیه آن در آخر آیه است؛ یعنی باید این جوری معنا کنیم «خمر فقط رجز است» نباید این جوری معنا کنیم که «فقط خمر رجز است» که اگر تحت اللفظی معنا کنیم اشتباه در می‌آید. خمر فقط رجز است؛ یعنی هیچ چیز دیگری ندارد. هیچ منفعت محلی ندارد.

گاهی می‌گویید من باب «إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ» (انعام: ۱۱۹) یک نفر مضطر بشود؛ مثلا در بیابانی به شدت تشنه باشد و فقط یک خمی باشد، خوب بخورد، ولی خدا در حرام شفا قرار نداده. در ترکیبات دارویی، دارویی براساس ترکیبات خمر ساخته بشود، این دارو حرام است. اگر شما در بحث داروسازی از خود پزشکان بپرسید، خواهند گفت که چقدر تأثیر درمانی خمر موجود در داروها ضعیف و یک سو نگر است.

آقای حبیبی دایی خانواده ماست. وقتی ایشان مریض شده بودند، همه متخصصان کله گنده را بالای سرش آورده بودند. یک نفر مثلا دکتر قلب مثل سوپر من می‌آمد ایشان را به یکسری کورتون می‌بست، بعد از پوست ایشان مشکل پیدا می‌کرد، بعد متخصص پوست می‌آمد کاری می‌کرد که کلیه مشکل پیدا می‌کرد. دکتر فاضل به ما می‌گفت: ما هنوز طب کل نگر نداریم که کل بدن را نگاه کند. تازه این‌ها مال بدن است چه رسد به روح! یعنی اگر روح را درگیر این معادلات نکنید که... الان پزشکی ما مثل دامپزشکی است، ولی همانطور که خرگوش با اسب فرق دارد آدم هم فرقی با حیوانات در این حد است. اصلا کاری ندارد که چه مشکلات روحی ممکن است به وجود بیاید! روح شما مورد غفلت است و الان فقط جسم شما زیر تیغ جراحی قرار می‌گیرد و به آن توجه می‌شود. این‌ها نقدهایی است که خود پزشک‌ها میان خودشان هم دارند. و البته الان چاره دیگری نیست؛ لذا این که شما می‌گویید مشروب الکلی مثلا باعث درمان کلیه می‌شود، آیا این را هم می‌دانی که به کبد طرف چه لطمه‌ای وارد می‌کند؟ می‌دانی به دین و ایمان طرف چه لطمه‌ای وارد می‌کند؟ آیا همه این‌ها را کامل سنجیده‌ای؟ لذا خدا هیچ دارویی را که مشروبات الکلی دارد قبول ندارد. خدا شفا را در حرام نگذاشته، مگر در

حالت اضطرار که گوشت خوک هم حلال است. منفعت هم در آیه اصلا به معنای منفعت محلل نیست؛ چون که منفعت اعم از منافع محلل و محرم است؛ برای همین «منفعت محلله» و «منفعت محرمة» داریم. البته اگر منافع معتده عند العقلاء باشد؛ مثلا کسی بت را بکند پایه قندشکن، یا با شراب جلوی خانه‌اش را آب پاشی کند، شامل منافع نمی‌شود؛ لذا هیچ منفعتی بر خمر بار نیست. این منافع منافع دنیوی زودگذر است که رجس است و هیچ منفعت محلی بر آن بار نیست؛ مثلا طرف با مشروب پول در می‌آورد.

وقتی می‌گوییم این گناه بزرگی دارد و البته چنین منافی هم دارد که تو با آن پول در می‌آوری، ولی این با آن قابل مقایسه نیست؛ یعنی در تراحم این دو ملاک که «وَأَثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»

میسر هم همین‌گونه است. میسر از یُسِر می‌آید که یعنی نقدی که بی‌زحمت به دست می‌آید. شاید بعضی از این پول درآوردن‌های بی‌زحمت صورت قمار بازی داشته باشد. حوزه ما طرف بازار است و در ایام دلار فروشی این قسمت بازار شبیه قماربازی می‌شود؛ با هم دست به یکی می‌کنند و یک پول‌های کلان هنگفت یکپو در می‌آورند. نمی‌خواهم برای این قضیه حکم فقهی بدهم؛ چون یکسری پول‌های بی‌زحمت به دست آمده در تعریف فقهی داریم مثل ارث که بحث دیگری است. ارث کاسبی نیست، ولی پول بی‌زحمت به دست آوردن و بابتش هیچ کار نکردن، در یک دلالتی‌های خاص رفتن شاید این‌ها مطلوب دین نباشد. آدم باید نان بازو و نان فکرش را بخورد. کار بکند. زحمت بکشد؛ برای همین لفظ میسر را از یُسِر گرفته‌اند به معنی پول بی‌زحمت به دست آمده. در آیات سوره مائده دارد که «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» شیطان به واسطه خمر و میسر یعنی به واسطه این جور اشربه و با یک کار اقتصادی می‌خواهد بین شما عداوت و بغض بیندازد. دشمنی و کینه درست بکند. شیطان می‌خواهد چنین اتفاقی بیفتد. الان این عداوت و بغض چه منفعتی دارد؟ اصلا منفعت قماربازی چیست؟ منفعت قماربازی فقط برای آن قماربازی است که برده است، ولی چه نفعی برای جامعه دارد؟ ضمن این که در سوره مائده وقتی حکمت‌های این نکته را بیان می‌کند، از نوع تبیین حکمت معلوم است که این وسط اصلا بحث مؤمن نیست! دارد می‌گوید این خمر و میسر روابط مردمی را به هم می‌زند. رابطه شخص با خدا را هم بر هم می‌زند. «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ

وَالْمَيْسِرِ»؛ شیطان فقط می‌خواهد بین شما عداوت و بغضاء درست بکند؛ یعنی هنر خمر و میسر فقط عداوت و بغضاء است و یک هنر دیگرش این است که «وَيَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ شما را از ذکر الله و نماز باز بدارد و این هم در رابطه شخص با خدا، پس این چه منفعتی است؟ این یک منفعت متوهم است.

هنر خمر و میسر فقط عداوت و بغضاء است

متأسفانه دارند این آیه ۲۱۹ بقره را برای این استفاده می‌کنند که نشان بدهند یکسری منافع در محرمات هست! این یک منفعت متوهم است و هنر خمر و میسر فقط عداوت و بغضاء است در روابط مردمی و همین که رابطه با خدا را هم به هم می‌زند. این منفعتی هم که در خمر و میسر است از منافع محله نیست، بلکه یک منفعت محرم است؛ یعنی درست است که با قماربازی یک درآمدی دارید کسب می‌کنید، ولی شما دارید وضعیت جامعه را به هم می‌زنید. می‌دانید که لاس و گاس که بزرگترین هتل‌های جهان را دارد، نامش را گذاشته‌اند Sin City (شهر گناه)؛ یعنی خودشان هم می‌دانند که شهر بدی است؛ یعنی خودشان هم متوجه هستند. تمام فحشا و بزرگترین قمارخانه‌های دنیا در آن جا جمع است.

این آیه فقط برای مؤمن نیست. شما خاصیت خمر و میسر را ببینید که فقط عداوت و بغضاء است، حتی اگر شما نمی‌خواهید با خدا رابطه داشته باشی، بالاخره یک رابطه‌های خوب انسانی می‌خواهید داشته باشید یا نه؟ اقتصادهایی که برپایه خمر و میسر شکل می‌گیرد، روابط انسانی فی‌مابین را به هم می‌زند، نه روابط ما بین وحوش را!

ممکن است کسی بگوید کدام روابط انسانی به هم خورده؟! بله کسانی که در حد وحوش قرار بگیرند که مورد بحث نیست و انسان‌هایی هم که آن جا هستند، علی‌القاعده باید از این چیزها پرهیز بکنند. الان اگر نگاه بکنید می‌بینید تمام این چیزهایی که همراه با مفاسد جنسی است، دارد با خمر انجام می‌شود؛ یعنی این عنصر خمر عنصری جدی در مفاسد است. چون اگر کسی عقل داشته باشد، با محارم خودش در نمی‌آمیزد، کاری که حیوانات هم نمی‌کنند! پس چه جوری انسانی می‌تواند چنین کاری کند؟ پس باید عقل نداشته باشد! لذا

می بینید که این فساد همراه با این مشروبات الکلی است و drunk جزء جدی این جور فاصله اخلاقی است. این مطلب را جدی تلقی بکنید.

در سوره مائده این جوری تأکید می شود، که این اثم کبیر است و بعد هم نهایتاً در سوره نساء که بعد از بقره آمده، این مسئله جدی تر می شود که دارد «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» (نساء: ۴۳)؛ در این حالت اصلاً با خدا حرف نزن!، نه این که جزء مراحل مماشات باشد! و در سوره مائده صراحتاً تحریم می شود و به حکمت آن اشاره می شود «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» که این ها رابطه انسانی را به هم می زند. «وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ» و رابطه الهی را به هم می زند. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»؛ آیا شما منتهی خواهید شد؟ آیا از این خودداری خواهید کرد؟ چقدر بگویم؟! حکمتش را گفتم که این رابطه جامعه مؤمنین را به هم می زند.

من اشاره کنم به سرّ این که ممکن است در این نقطه آمده باشد:

ببینید قرآن هنوز دست نخورده باقی مانده و قرآن باید به جد شکافته شود. اگر این قرآن «لِبَطْنِهِ بَطْنٌ وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعِينَ بَطْنٌ» و سبعین هم علامت کثرت است.

پس اگر قبول بفرمایید که آیات قرآن حالت ثنوی دارد نسبت به همدیگر و مثنای و منعطف نسبت به همدیگر است

ما سه تعبیر عداوت و بغضاء در این سوره داریم:

در آیه ۱۴ سوره مائده در مورد نصارا بیان می کند: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ»؛ ما از این نصارا میثاق گرفتیم درباره نقض میثاقشان این ها «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»؛ این ها یک حظی از آنچه به آن متذکر شدند، فراموش کردند. حالا این حظ چیست؟ «فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ ما بین این ها عداوت و بغضاء اغراء کردیم و برانگیختیم که این نصارا تا روز قیامت به جان همدیگر بیفتند. این ها هم به واسطه فراموشی یک حظ است! حالا سؤال است که این حظ چیست؟ یک بهره ای از دین میان این ها بوده که

وقتی ما آن را از میان این‌ها بیرون کشیدیم، و بیرون کشیدن این عامل از میان این‌ها همان و به هم ریختن همه چیز همان! «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

حالا بیایید آیه ۶۴ که همین مطلب را راجع به یهودی‌ها می‌گوید،! منتها با قرائنی! این آیه را در کنار آیه ۶۷ ببینید! دارد که: «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا»؛ دست این‌ها بسته باد! و لعنت شدند بدانچه که گفتند «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»؛ دو دست خدا باز است. عرض کردیم که مؤمن دو تا دست دارد و دو تا دستش هم دست راست است «کلتا یدیه یمین» و این تعبیر را راجع به خدا و موسی بن جعفر هم داریم که یعنی دست این موجود، با یمین و برکت است و هر کاری که بخواهد بکند با برکت است و تعبیر زیبایی حضرت عیسی دارد که «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (مریم: ۳۱)؛ هر جا باشم مبارکم. بگذاریدش در ایران مبارک است. بگذاریدش خارج از کشور، مبارک است. این وجود مبارک است. این خودش انگار یک کلمه طیبه است. هر جا بروی می‌بینی ریشه می‌کند و برگ و بار می‌دهد.

حاج خانم ما می‌گفت: «کسی را می‌شناختیم، این جا بود بابرکت بود و وقتی آمریکا رفت، در آن جا ریشه دوانید. آدم جمع کرد. محرم برگزار کرد. همه را با مسائل شرعی آشنا کرد.» این‌ها آدم‌های مبارکی هستند.

«بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا» (مائده: ۶۴)؛ طغیان و کفر کثیری از آن‌ها را زیاد می‌کند. حالا این عبارت را داشته باشید. (باید زیاد قرآن بخوانید)

زمانی که این آیات بحث می‌شد عرض شد که درست است که «مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» قرآن است، ولی خود قرآن یک عنصر به شدت محوری دارد که قلب قرآن است و این است که کفر و طغیان‌ها را بلند می‌کند؛ یعنی وجود چنین عنصری در قرآن است که دارد طغیان و کفر ایجاد می‌کند. صرفاً وجود کلمات توحیدی محض نیست که یکهو جوامع و فراعنه را به هم می‌ریزد. این را از کجا می‌گوییم؟ در خود آیات که دقت کنید، یک تحلیلی هست که در ادامه آیه ۶۴ می‌گوید: «وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی معلوم است در مورد یهودیت، یک حظ فراموش شده‌ای از «ما انزل الیک» وجود دارد که وقتی آن را از میان برداشتی، «وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ این‌ها طغیان و کفر درست می‌کند.

حالا بیایید آیه ۶۷: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» سر جایش توضیح دادیم که منظور از «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ» قرآن است، به شهادت آیه قبل که دارد «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ»، منتها یک عنصر محوری در قرآن است که در این آیه ۶۷ دارد به همان اشاره می‌شود. این که بگوید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ «هرچه نگفتی، نگفتی» که معنا ندارد!

اقامه همه ادیان جز با ولایت میسر نیست

پس معلوم است که «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» یک چیزی است که هم قرآن است و هم ریشه‌ای‌ترین حرف قرآن است. و این هم این نمی‌شود که قرآن چیزی را با این همه تأکید گفته باشد که اگر نگوئی رسالت را انجام نداده‌ای! و بعد هم نگویید! پس حتما گفته و آن هم در آیه بعد است که: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»، شما هیچ چیز نیستید مگر این که اقامه کنید و با چه چیزی اقامه می‌شود؟ با همان «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ دین با چنین چیزی اقامه می‌شود و سرپا می‌ایستد. اقامه‌ی تورات و انجیل و قرآن، نه فقط اقامه قرآن! بلکه اقامه هر کتب آسمانی با عنصر ولایت است و این همان حظ فراموش شده‌ای است که اگر مثل نخ تسبیح این را از این دین بیرون بکشی، یکهو دانه‌های تسبیح به هم می‌ریزد و این دیگر القاء عداوت و بغضاء می‌کند. یعنی همان تسبیح منظم که در نظامواره‌ی دین باید دیده بشود، این یک عنصری است که هم اقامه‌ی تورات با آن انجام می‌شود و هم اقامه انجیل؛ یعنی خود انبیاء «ولی» بودند و این مفهوم ولایت، مفهومی جعلی نیست. خود حضرت عیسی «ولی» بوده. حضرت موسی «ولی» بوده. پیغمبر «ولی» بوده. این‌ها دارای مقام ولایت بودند که در محوریت حکومت قرار بگیرند تا مردم دور این‌ها جمع بشوند. این اقامه تورات و انجیل و قرآن با همین «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» است.

حالا آیه ۶۸ را که نگاه کنید «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» این‌جا با تبیینی که از «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» می‌شود، همین است که دارد طغیان و کفر درست می‌کند.

آیا مسئله این بوده که بگویند: آیا شما قبول داری که خدا یکی است؟! و بعد بجنگند که چرا گفتی خدا یکی است؟! اصلا این چه حرفی بوده که شما زدید؟! این‌ها نبوده! ما آن‌جا توضیحات مفصل دادیم که وقتی این عنصر

به عنوان عنصر حاکمیت وارد می‌شود، کلا دشمن برانگیز است. بارها عرض کردیم این مملکت زمان پهلوی همه چیز داشت، خمس و زکات و نماز و محرم و گریه و دسته سینه‌زنی بود و دشمن هم نداشت، ولی وقتی عنصر حاکمیت دینی و ولایت پیدا می‌شود، این دین دشمن پیدا می‌کند و از این به بعد دشمنی با او طبیعی است. «وَلْيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا»؛ این دیگر طغیان و کفر برمی‌انگیزد، پس آن حظ فراموش شده معلوم شد چیست.

در این سوره مائده در این آیه ۹۱ «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» و بلافاصله دارد «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» که به تفکیک، اطاعت خدا و اطاعت رسول آورده شده و اطاعت تکرار شده. بارها عرض شده وقتی این اطاعت‌ها تفکیک می‌شود و رسول عنوان مستقل پیدا می‌کند، ناظر به همان بحث اطاعت است. این را علامه مفصلاً توضیح می‌دهند که در جایی که اطاعت رسول افزای می‌شود، همان جایی است که خود رسول به عنوان حاکم و ولیّ جامعه اسلامی مطرح است. شاید سرّ دیدن خمر و میسر با این عبارت در فرایند حکومت دینی و جریان ولایت است؛ یعنی زاویه و برش دیدن این بحث با برش بحث «ویسئلونک عن الخمر والمیسر قا فیهما اثم کبیر» فرق دارد؛ یعنی این جور نیست که قرار بوده خمر تحریم بشود و کم کم حکم آن را محکم گفته‌اند. فقط بحث این نیست. این عبارت‌های عداوت و بغضاء که در این سوره مورد مطالعه قرار بگیرد، به نظر می‌رسد برش جدیدی از این بحث است؛ یعنی دارد نسبت به خمر و میسر نگاه می‌کند کما این که در بحث محاربه که دارد «الذین یحاربون الله و الرسول» یک بحث اقتصادی کردیم. که یک جور محاربه وجود دارد با نظام اسلامی نه از باب قمه‌کشی و «مَنْ شَهَرَ السِّلَاحَ لآخَافَةَ النَّاسِ»، چرا آن وسط بحث ربا را مطرح کرد؟ و بعد گفت: «فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بقره: ۲۷۹) و ربا به عنوان محاربه با خدا مطرح شد؛ چون یک جوری از محاربه وجود دارد و برش و زاویه دید خاصی دارد؛ شما اگر درس نقشه‌کشی پاس کرده باشید می‌دانید که اگر بخواهید پرسپکتیو یک جسم را داشته باشید، دو تا تصویر هم کافی نیست. حداقل سه تصویر لازم است تا نمای کل این جسم را داشته باشید وگرنه شما یک چیزی را مستطیل می‌بینید که از

یک زاویه دیگر دایره است، در حالی که نه مستطیل است و نه دایره، بلکه استوانه است. اگر شما یک جهت دیگر آن را نبینید نمی‌فهمید. حالا یک چیزی وجود دارد به نام خمر و میسر. گاهی شما با مباحث دینی - اخلاقی - الهی و نماز رابطه داری که این یک برش این بحث است و یک برش و زاویه دید دیگری در این بحث وجود دارد و آن این که خمر در مسئله حاکمیت دینی دارد چه نقشی را بازی می‌کند؟ از این زاویه آنچه خمر و میسر رقم می‌زند، لطمه به جامعه دینی است. حالا یک جامعه دینی هست که دارد به دو جور روابط احتیاج دارد. ۱- روابط انسانی فی‌مابین خودش ۲- رابطه او با خدا. مردم در فرایند جامعه دینی به این روابط احتیاج دارند. باید با خدا ارتباط داشته باشند. نمی‌شود فقط ارتباطات عرضی داشت، ارتباطات طولی لازم دارند و این خمر و میسر به طور خاص چیزی است که قطعاً به این روابط جامعه اسلامی لطمه می‌زند؛ این جور خوردنی و این جور روابط اقتصادی. این می‌شود برش جدیدی از این داستان. اشکالی ندارد این داستان را با برش‌های مختلف و از زوایای مختلف ببینیم. این داستان را با کدهایی که در آن هست، می‌توان به گونه‌های مختلف دید، البته از متن ظاهر هم عدول نمی‌کنیم و نمی‌گوییم خمر یعنی کسانی که عقل انسان را مخمور می‌کنند و ارتباط او را با ولایت قطع می‌کنند! نه! لزومی ندارد دست از ظاهر آیه بشوییم. خمر یعنی خمر و میسر هم یعنی قماربازی و این واژگان سر جای خودش محفوظ است، منتهای مراتب، بحث عوض کردن واژه نیست، بحث فقط عوض کردن زاویه دید است که وقتی بعد آن آمده «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»، بعید نیست این زاویه دید انتخاب شده باشد.^۳

صلوات!

۱. من چند روز پیش خدمت حضرت آقا بودم. الحمد لله جا نبود نشستیم جلوی آقا و مسئولیم هم نشسته بودند، به ایشان گفتم توصیه‌ای می‌فرمایید؟ ایشان اولش برخورد متواضعانه‌ای کردند که حالت فیلم هم نداشت (چون ما اهل بخیه هستیم و فیلم بازی کردیم می‌دانیم فیلم چیست) و گفتند: آخر من چه بگویم؟! یعنی که اصلاً من چه کسی هستم که بخواهم چیزی بگویم؟! بعد از مدتی مکث گفتند به جوان‌ها بگویید نمازشان را با توجه نسبت به این بخوانند که با کسی دارند حرف می‌زنند؛ یعنی کسی در مقابلشان قرار گرفته، این همان «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» است. بعد گفتند هر موقع حواستان پرت شد، با همین فکر جمعش کنید و گفتند: اگر در جوانی به این اهتمام کنید ملکه می‌شود، ولی در پیری نمی‌شود و فرصت از دست رفته!

۲. رنگینک یک غذای جنوبی است که با گردو و آرد و خرما حلوايي خوشمزه درست می‌کنند

۳. به مناسبت محرم

رابطه محرم با ظهور

روایتی از کافی، ج ۱، ص ۳۶۱، بحث «کراهیه التوقیت». با دو سند عالی و یک سند خوب این روایت گفته شده و به هر جهت سند معتبر است. امام باقر به ابوحمره ثمالی می‌گویند: یقول: یا ثابت (نام ابوحمره ثمالی ثابت بن دینار است) «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ»؛ خدا امر فرج را در سال ۷۰ هجری گذاشته بود. قرار بود امر فرج در سال ۷۰ اتفاق بیفتد. مثل این که فرض بفرمایید امام حسین به کوفه می‌آمد و کوفه را می‌گرفت و شروع می‌کرد با یزید می‌جنگید و حکومت دینی تشکیل می‌شد و شیعه به فرج خودش رسیده بود. من خودم شاهد بودم که یک موقعی حضرت آقا به این روایت برای حرف دیگری استناد می‌کردند.

ادامه حدیث: «فَلَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ»؛ وقتی امام حسین شهید شدند، خدا به واسطه کاری که کردند، بر زمینیان غضب کرد. «فَأَحْرَهُ عَلَى أَرْبَعِينَ مِئَةً»؛ امر فرج رفت در سال ۱۴۰ هجری؛ مثلاً در دوره امام صادق؛ لذا می‌بینید روایات امام باقر و امام صادق خیلی فرج را قریب الوقوع نشان می‌دهد؛ و ظاهری که برای شیعه مشخص شده این گونه است که؛ مثلاً طرف بدهکار بوده و فراری است، بعد به امام باقر می‌گویند: آقا فلانی از شیعیان شماس، بدهکار بوده و فرار کرده، اگر فرج طول می‌کشد ما جمع شویم و قسط قرض‌های او را بدهیم، اما اگر قرار است وضع عوض شود به او بگوییم فعلاً فراری باش! کلاً قرار است قضیه عوض شود! می‌بینید که متفاهم در ذهن شیعه با القاء اهل بیت این بوده که به شدت القائات زمان امام باقر و امام صادق این است که فرج همین الان قرار است که اتفاق بیفتد! قرار هم همین بوده که فرج در زمان ۱۴۰ هجری اتفاق بیفتد. بعد ائمه می‌گویند: «حَدَّثْنَاكُمْ وَمَدَّعْتُمُ الْخَدِيثَ»؛ ما با شما حرف می‌زدیم و داشتیم جماعت تشکیل می‌دادیم «فَكَشَفْتُمْ عَنَّا السُّتْرَ»؛ شما رفتید اسرار ما را پخش کردید. پرده از روی اسرار ما برداشتید.

در تفسیر آیه «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» آمده که این یهودی‌ها خودشان انبیاء را نمی‌کشتند، بلکه می‌رفتند اسرار انبیاء را پخش می‌کردند و حکام وقت می‌آمدند این‌ها را می‌کشتند؛ یعنی وقتی شما اسرار حکومتی اولیاء و تدارکاتی را که دارد می‌کند فاش می‌کنید، این خیانت اذاعه و پخش کردن اسرار است. بعد می‌گویند: فرج رفت «وَلَوْ يُجْعَلُ اللَّهُ لَهُ وَقْتًا بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا»؛ فرج رفت به زمان نامعلومی و بعد به این آیه قرآن از سوره رعد استشهاد می‌کنند «يَمْحَقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ»؛ در لوح محو و اثبات قرار بود ۷۰ هجری بشود و بعد قرار بود ۱۴۰ هجری بشود و بعد هم رفت به ناکجا آباد و دیگر معلوم نیست چه زمانی فرج بشود؟ ولی در این لوح محو و اثبات فرج مقدر شده.

بعد ابوحمره می‌گوید من این روایت امام باقر را به امام صادق گفتم و حضرت گفتند: «قَدْ كَانَ كَذَلِكَ»؛ مطلب همین جوری است.

نکته‌ای که در این روایت است و به امام حسین ربط دارد این است که ما گاهی برخوردمان با امر فرج این جور است که معتقدیم فرج یک زمانی دارد که ما نمی‌دانیم. من این سؤال را از شما می‌کنم برای این که دقیق متوجه شوید و خلط این دو لوح نشود، الان عمر ما مشخص است یا نیست؟ هم آره و هم نه! (این‌ها از آن جواب‌های آخوندی است) اگر منظورتان در لوح محفوظ است که همه چیز مشخص است و آن لوح به ما ربطی هم ندارد! جمع‌بندی شده‌ی همه اراده‌ها و تلاش‌ها می‌شود لوح محفوظ، ولی اگر منظورتان از این که مشخص است، این است، پس چرا برای طول عمر صدقه می‌دهید و صلّه رحم می‌کنید؟ این‌ها حرف‌های الکی است یا واقعی؟ آیا این که می‌گویند صدقه عمر را اضافه می‌کند، سرکاریم؟

جواب: آن لوحی که ما با آن ارتباط داریم و اصلاً به ما مربوط است «لوح محو و اثبات» است. شما در شب قدر که می‌خواهید تقدیر خود را رقم بزنید، آیا تقدیرتان را در لوح محفوظ می‌خواهید رقم بزنید؟ آن‌جا که اصلاً محفوظ است! شما تقدیرتان را در لوح محو و اثبات می‌خواهید رقم بزنید، در الواح پایین‌تری که به شما مربوط است. آیا اگر امر فرج فیکس و مشخص است، شما چرا دعای فرج می‌خوانید؟ دعای فرج فقط برای این است که ما را در امر فرج آماده نگه‌دارد؟ آیا ما تماشاگر فرج هستیم، یا سازنده فرج؟ به اعتقاد بنده این نکته‌ی مغفول در امر فرج است.

نکته‌ای که در این روایت مشخص است، این است که آن ظلم و فساد نبوده که فرج را جلو کشیده که برخی معتقدند. اتفاقاً با ظلم و فساد فرج به عقب می‌رود! یک عده‌ای با امام حسین بیعت کردند، بیعت شکستند و سر پسر پیغمبر را بالای نی کردند و فرج را عقب بردند! رفت به سال ۱۴۰. باز مردم خیانت کردند و دوباره فرج به عقب رفت. خطای شیعه فرج را عقب انداخت. پس ما تماشاگر فرج نیستیم، ما بازیگر فرج هستیم. این نکته‌ی بسیار مهمی است. فرج زمانش معلوم نیست چه زمانی است.

وانمود کردن این که فرج همین اخیر اتفاق می‌افتد، این یعنی انگار ما داریم از لوح محفوظ خبر می‌دهیم و این قضیه خیلی دارد جدی می‌شود و من نگران داستان این جور تبیین هستیم؛ یعنی اگر تا ۱۲ سال دیگر آقا نیاید ما باید جواب افکار عمومی را بدهیم! یعنی اگر قرار است این اواخر اتفاق بیفتد، آن سید خراسانی می‌شود آقا. بعد خطبا در این زمینه دارند از هم پیشی می‌گیرند. یک عده هم می‌گویند فرج یک گام جلوتر است؛ سفیانی در ارتش سوریه! یک گام جلوتر که جدیداً شنیده‌ام، می‌گویند: اصلاً سفیانی خروج کرده؛ یعنی دیگر تمام است؛ و گاهی این تبدیل می‌شود به یک نگاه به‌شدت مخدر و مخرب که مثلاً وقتی ما نشستیم برای ۵۰ سال برنامه ریختیم، می‌گویند آقا دیگر تا آن موقع آقا آمده! نمی‌گویم خود این افراد دارند القاء می‌کنند ولی خروجی این حرف‌ها در سطح جامعه آخرش همین می‌شود. در سطح جامعه چنین اتفاقی دارد می‌افتد که آقا دیگر باید در همین سال‌های اخیر بیاید! در صورتی که زمان امر فرج اصلاً معلوم نیست. تو فرج‌ساز هستی، نه تماشاگر فرج؛ یعنی الان چه امری لنگی وجود دارد که باید به آن توجه کنیم؟ امر فرج مهدی را در فضای جامعه باز بکنیم که مردم به وظایفشان آشنا بشوند نه به عنوان منتظران حضرت بلکه در هر زمانی باید این را القاء بکنیم. الان «دوست» مشخص است. «دشمن» مشخص است. «ولی» مشخص است. «وظیفه» هم مشخص است. هیچ حالت منتظره‌ای وجود ندارد. نه دشمن شناسی از روی دلار و برج آبیلیس و تک چشم و ۱۱ در می‌آید (این‌ها به عنوان اطلاعات عمومی است) که مثلاً بگوییم تک چشم روی دلار است، پس معلوم است که آمریکایی‌ها دشمن هستند!

لو رفت! بلکه من گمان می‌کنم این حرف‌ها را خودشان یاد داده‌اند که ما به جزئیات توجه نکنیم، در حالی که در کلیت قضیه، واضح است که آمریکا دشمن است. معلوم است که صهیونیسم دشمن نظام اسلامی است. در دشمنی این‌ها تردیدی نیست. جالب است که آمریکا هنوز نمی‌گوید بدهی‌اش به ما از زمان شاه چقدر است! هنوز عددش را نمی‌گوید! می‌دانید که عددش را مسئولین ما نمی‌دانند، مگر به تخمین. این کشوری است که با ما این جور بازی می‌کند. دوست و دشمن و ولی هم واضح هستند و وظیفه هم واضح است که انسان دستش را بگذارد در دست مسلم و با امام حسین بیعت کند و این بیعت خودش را نشکند که اگر بشکند، «اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ» و خواهند گفت ای مملکت بی‌لیاقت! یک بار دیگر چیزی به نام حکومت دینی تشکیل شد و شما زدید زیرش! اتفاقا کسی که با مسلم دارد بیعت می‌کند، تمام هوش و حواسش می‌رود به این سمت که منتظر امام حسین به کوفه بیاید. این یکی از احتمالات است خلاف آنچه که بعضی خطبا می‌گویند! که من خودم شاهد بودم که آقا به یکی از خطبای مشهور یک انتقاد خیلی تند جلوی همه کردند که «این حرف شما اشتباه است که می‌گویید آمدن امام حسین به کوفه برای اتمام حجت بوده» اولاً کوفه شهر بدی نبوده که هر که می‌رسد فحشی نثارش می‌کند، بلکه بهترین یاران اهل بیت در کوفه بودند و بهترین شهر برای اهل بیت کوفه بوده. اصلاً این‌ها عرضی نامه نوشتن داشته‌اند، بقیه به این کارها کار نداشته‌اند و امام حسین کوفه را انتخاب کرد و یکی از احتمالات کاملاً عقلایی امام حسین نه برای اتمام حجت، بلکه جایی برای تشکیل حکومت دینی بود.

پس ما نه بیعتمان را با مسلم می‌شکنیم و نه احتیاج داریم به عاشورا و گریه بر ابی‌عبدالله و نه احتیاج داریم به قیام توأبین و نه احتیاج داریم به قیام مختار. فضیلت گریه بر امام حسین را هم نخواستیم. ما همه را بخشیدیم به حکومت دینی امام حسین. توبه خوب است، منتها بعد از گناه است. در این پیچ تاریخی گناه نمی‌کردند توبه هم لازم نبود. بیعت نمی‌شکستند این اتفاقات هم نمی‌افتاد. حکومت دینی امام حسین شکل می‌گرفت و امر فرج هم انجام شده بود. خودمان برداشتم فرج را عقب انداختیم و نشستیم داریم گریه می‌کنیم! کلی هم حال می‌کنیم از این‌که داریم گریه می‌کنیم! این گریه‌ها اگر معنی‌اش این باشد که من غلط بکنم که دیگر بیعت با مسلم را بشکنم، به ارواح اجداد خندیدم اگر بخوام یک بار دیگر با مسلم بیعت بشکنم! بعد بنشینم باز قیام توأبین و مختار بشود و یک عده بنشینند گریه بکنند که ما اهل ایران نیستیم!

توجه بفرمایید که یک سر امر فرج دست ماست و دوست و دشمن و ولی و وظیفه همه‌اش معلوم است. اگر نگران این هستید که امام زمان بیاید و کسی او را نشناسد، ابداً این جور نیست. این اصل قرآنی است که «يَهْلِكُ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (انفال: ۴۲)؛ هلاکت با بینه است. احیاء هم با بینه است. یعنی همه متوجه می‌شوند که این امام زمان است. «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل: ۱۴)، بله اگر کسی دریچه‌های قلبش را بسته باشد و بیعت‌هایش را با مسلم تجدید نکرده باشد، در موقعی که «ولیّ اصلی» بیاید، ممکن است به شک‌هایی بیفتند. یعنی با نایب او وقتی بیعت نکرد، با خود او هم معلوم نیست چه کار بکند! او در یک تردیدهایی خواهد رفت، یا این‌که خواهد شناخت، ولی آمادگی ندارد؛ مثلاً می‌گوید: از درس ۵ واحد مانده، حالا من درس را تمام کنم می‌آیم! یا مثلاً تا ما زن گرفتیم، آقا آمد! یعنی طرف دامنش از تعلقات جمع نیست با این‌که می‌فهمد؛ همان جور که همه می‌فهمیدند جنگ بین ایران و عراق جنگ حق و باطل بود، نه جنگ بین دو تا باطل! منتها بسیاری از کسانی که نمی‌رفتند (من با آن‌ها صحبت کرده‌ام) دامانشان جمع نبود. آمادگی روحی نداشتند و درس و دانشگاه و این و آن همه نگذاشتند این‌ها بروند. این آمادگی باید کسب بشود. این‌که طرف همه وظایف مربوط به این پیچ تاریخی حاکمیت را اگر انجام بدهد، خود همین یعنی ظهورساز! به این معنا دقت بفرمایید! روی این معنا می‌خواهم تأکید بکنم؛ یعنی فرج ساز! اثری هم که این کار دارد، ابداً دعا ندارد. نمی‌گویم دعا برای فرج اثر ندارد، ولی اثری که کار دارد، دعا ندارد. اصلاً دعا آن موقعی اثرات خودش را نمایان می‌کند که کار هست؛ مثلاً یک کسی درس نخواند برود با دعا کنکور بدهد! چه جور این کار خنده‌دار به نظر می‌آید! این دعا هم سر جای خودش خنده‌دار است. باید کار کرد و دعا کرد. باید برنامه‌ریزی کرد و دعا کرد. بعد هم اینقدر فرج را قریب الوقوع نشان ندهید! این کار بدی است؛ یعنی اگر خدای نکرده برای آقا اتفاقی بیفتد باید بایستیم جواب افکار عمومی را بدهیم که این سید خراسانی چه شد؟ این‌که رفت! یک جور نباید وانمود کرد که در همین ۱۰-۱۲ سال اخیر باید بیاید! اول می‌گویند: ۲۰۰۹، بعد ۲۰۱۶ سال چهلم انقلاب اسلامی! ملت را گذاشتید سر کار؟ چه چیزی الان لنگ این نکته است؟ وظیفه‌مان؟ دوست‌شناسی‌مان؟ دشمن‌شناسی‌مان؟ ولی شناسی‌مان؟ و من می‌دانم چقدر آقا ناراحت می‌شوند و بدشان می‌آید از این‌که سید خراسانی به ایشان تطبیق می‌شود. این تطبیق‌ها خیلی خطرناک است. این فکر خطرناک است.

در امر فرج عالم این جور حرف می‌زند مثل امام که در بحث ولایت فقیه شان می‌گویند: العیاذ بالله آلاف سنین (هزاران سال) ممکن است کشیده بشود. این حرف نباید مورد تحقیر قرار بگیرد. او امام است و این ما هستیم که تعیین‌کننده بحث فرج هستیم.

حالا اگر تصور می‌فرمایید این رویکرد درست است، دیگر آدم در فضای تیره و تاریک حرکت نکرده است. معلوم است وظایفش چیست و چه کار باید بکند.